فهرست

[اصول/ سیره معصوم 2](#_Toc128313714)

[پیشگفتار 2](#_Toc128313715)

[مطلب یازدهم: اطلاق در آیه 2](#_Toc128313716)

[احتمال اول: اطلاق ندارد 3](#_Toc128313717)

[نکات‌ عدم اطلاق 3](#_Toc128313718)

[دلایل وجه‌ عدم اطلاق 3](#_Toc128313719)

[توضیح تعارض 6](#_Toc128313720)

[یک نکته فرعی 6](#_Toc128313721)

# اصول/ سیره معصوم/ادله

# پیشگفتار

در ادله حجیت سیره معصوم ابتدا به دلیل عصمت اشاره کردیم و آن را فی‌الجمله با سختی‌هایی پذیرفتیم بعد به آیه شریفه سوره احزاب پرداختیم که **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً﴾** در این آیه حدود ده مطلب را ذکر کردیم

۱- تأکیدات آیه بود که چهار تا از این تأکیدات مسلم است و تا ده تأکید می‌شود برشمرد.

۲- لام در لکم بود

۳- خود «کُم» بود

۴- بحثی در «فی» فی رسول‌الله بود

۵- بحثی درباره اسوه بود بین دو معنای اتباع و متبَع بود

۶- راجع به حسنه بود که این حسنه چه معانی دارد و چه احتمالاتی در آن متصور است

۷- لام در «لمن‌کان» بود

۸- اشاره به بحثی در مورد رجاء و مفهوم رجاء بود

۹- اشاره خیلی خاطفه داشتیم راجع به «ذکر الله کثیراً» و جای بحث بیشتری دارد و اثر هم دارد

۱۰- بحث کل این ترکیب بود که این این جمله خبریه است یا انشائیه؟

این ده بحث را در مفردات آیه و بعضی را در ترکیب کل آیه اشاره کردیم. این ده مبحث به این ترتیب در جلسات قبل ملاحظه کردید.

از این ده بحث که به نوعی مقدمی بود به بحث یازده تا چهارده می‌رسیم که مباحث اصلی‌تر در آیه و مرتبت با استدلال مستقیم به آیه برای حجیت سیره معصوم است خواهیم پرداخت.

# مطلب یازدهم: اطلاق در آیه

گرچه در ترتیب می‌شود مؤخر داشت و منطقی این است که مؤخر بیاید ولی چون آمادگی داریم و از جهات دیگری ممکن است اولی باشد که ابتدا ذکر کنیم و آن این است که این در آیه اطلاقی وجود دارد یا خیر؟

اتباع را هر چه گفتیم و دلالت آیه را بر وجوب یا رجحان هر چه گفتیم، این در آیه اطلاقی هست یا خیر؟ گرچه اینها زنجیره‌وار باهم ارتباط دارند ولی ابتدا این بحث اطلاق را در آیه مطرح می‌کنیم.

این در آیه اطلاقی هست یا خیر؟ دو احتمال متصور است

## احتمال اول: اطلاق ندارد

احتمال دوم: اطلاق دارد.

در کلمات هم کم‌وبیش این مطرح بوده است در اقوالی که آقای هنرمند از اصولیین تا صاحب فصول جمع کردند این دو احتمال را در آن‌ها می‌شود دید. عدم اطلاق و اطلاق.

## نکات‌ عدم اطلاق

اما وجه‌ عدم اطلاق چند نکته است

اینکه فرمود **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** این اطلاقی دارد یعنی اصل بر این است که ما کپی‌برداری کنیم از رفتار معصوم و سرمشق قرار بدهیم و پیروی بکنیم از آنچه در رفتارهای آن‌ها انجام می‌شود؟ آیه یک قاعده کلی می‌فرماید؟ یک عمومی و اطلاقی را بیان می‌کند که همه جا این اتباع خوب است یا واجب است یا خوب است، طبعاً چه اطلاق و چه عموم اینجا کسی قائل بشود، استثنا‌پذیر است می‌شود گفت جای استثناء دارد؛ خصائص النبی حتماً استثناء خورده است یا حتی ممکن است در بعضی از مباحات جبلی و فطری و رفتاری بگوییم تخصیص خورده است ولی اطلاق دارد یا خیر

## دلایل وجه‌ عدم اطلاق

احتمال اول می‌گوید اطلاقی در کار نیست چرا؟ دلایلی می‌شود بر این برشمرد.

۱- مهم‌ترین این است که ما در اینجا اسوةٌ حسنة داریم و نکره‌ای که در سیاق یک قضیه ایجابی و موجبه است، **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً﴾** این نکره در سیاق ایجاب و اثبات است و نکره در سیاق ایجاب ظهوری در اطلاق و عموم ندارد اگر نگوییم ظهور در خلاف آن دارد. لم یجئنی احدٌ یا لم یجئنی رجلٌ خیلی غریب است که استفاده بشود اطلاق دارد و عموم دارد، بسیاری از ادبا و اصولیین نکره در سیاق نفی را ادات عموم می‌دانند یعنی چیزی بالاتر از اطلاق، اما وقتی همین‌جا نکره را در سیاق ایجاب قرار می‌دهیم؛ جائنی رجلٌ آنجا می‌گویند نه تنها عموم ندارد بلکه در اطلاق آن هم تردید است

این‌جور ترکیب که جائنی رجلٌ بدهیم خیلی سست است و بیشتر اطلاقی در آن نیست.

بنابراین گفته می‌شود که اسوه در اینجا نکره در سیاق ایجاب است و نکره در سیاق ایجاب نه تنها ادات عموم نیست بلکه اطلاقی هم افاده نمی‌کند که بگوییم اسوه هست، اتباع به طور مطلق و یا متبع است به طور مطلق است. نه، فی‌الجمله می‌گوید فی‌الجمله‌ای که در سیاق آیات بعضی از مسائل را به طور متیقن می‌شود به شمار آورد این یک دلیل که اطلاقی در این نیست بنابراین افاده عموم اطلاقی در آیه نیست.

۲- این است که کسی بگوید ظاهر این آیه ایجاب و وجوب است این را قطعی بداند، آن وقت به این شکل می‌شود اطلاق را اینجا نفی کرد.

آیه تأسی به رسول‌خدا را الزام می‌کند این الزام با اطلاق جور نیست برای اینکه اکثریت افعال رسول‌خدا یا معصوم یا افعال مباح است یا افعال راجح است در ترک‌ها جور دیگر است

اکثریت مصداق اتباع واجب نیست و آیه هم دلالت بر وجوب می‌کند و این هم مقدمه مفروضه گرفته شده است آیه دلالت بر وجوب می‌کند و این وجوب در غیر واجبات معقول نیست و غیر واجبات اکثریت هستند و لذا نمی‌شود گفت اطلاق دارد، مستحبات و مباحات از آن خارج شده است، این تخصیص مستهجن می‌شود، تخصیص اکثر می‌شود

برای اینکه دچار تخصیص اکثر مستهجن در اینجا نشویم باید بگوییم این اطلاقی ندارد و شامل همه افعال نمی‌شود برای اینکه وجوب را شما مسلم گرفته‌اید و با فرض وجوب نمی‌شود این را اطلاق گرفت.

این وجه دوم است قابل پاسخ است به این که اصل وجوب هنوز بحث نکرده‌ایم و محل تردید است و آن را اگر استظهار بکنید این دو ظهور باهم تعارض می‌کنند. که بعد خواهیم گفت.

احتمال دوم در آیه که شاید خیلی این را پذیرفته‌اند یا به صراحت یا مستفاد از تضایف کلامشان هست این است که آیه اطلاق دارد و این که ترغیب می‌کند به تأسی به رسول‌خدا، این ترغیب به تأسی علی نحو الاطلاق است گرچه این می‌تواند مخصصاتی داشته باشد اما اصل آن اطلاق دارد حال با قرائن و شواهدی که می‌گویند

اینها را که با ترتیب برای تأیید احتمال دوم که اطلاق باشد می‌گویم مجموعی به اینها نگاه بکنید چون تک‌تک اینها ممکن است محل کلامی باشد

۱- اینکه اسوه را اگر به معنای متبَع بگیریم، با شأن و منزلت حضرت اینکه بگوییم فی‌الجمله ایشان الگو هستند سازگار نیست به عبارت دیگر این کلمات اشاره شده است که الگو بودن یک شخص اصلاً سازگار نیست که در یک جا یا دو جا از ایشان اتباع و تأسی بکنید و این با مفهوم الگو سازگار نیست

۲- بعضی می‌گویند با الگو بودن پیغمبر این سازگار نیست هر دو شکل در کلمات آمده است اگر اسوه را به معنای الگو و من یتأسی به گرفته‌ایم الگو بودن شخصی با الگو بودن در یک، دو، سه، چهار پنج مورد سازگار نیست. اصلاً مفهوم آن صدق نمی‌کند بنا بر بعضی از آراء یا اینکه مفهوم سازگار است اما مقام با این سازگار نیست، اسوةٌ حسنه فی‌الجمله، این خراب کردن مسئله است، رسول‌خدا برای شما اسوه هست بگوییم فی‌الجمله اسوه است این یا با مفهوم اسوه سازگار نیست یا با مقام و منزلتی که این اسوه بر آن تطبیق داده شده است سازگار نیست

آنچه سازگاری دارد این است که بگوییم علی الاطلاق اسوه است و سرمشق و الگو است این یک وجه است بنا بر اینکه اسوه را به معنای الگو بگیریم و متأسی مراد از اسوه باشد. اینجا اسوه فی‌الجمله غیر مطلق و غیر عام خلاف مفهوم اسوه است بنا بر بعضی از کلمات یا خلاف اسوه‌ای است که اینجا در ارتباط با پیامبر به کار رفته است و شخصیتی مثل رسول‌خدا و این باهم سازگار نیست و بیشتر وجه دوم چیز است اسوه فی‌الجمله می‌شود گفت که در این جهات اسوه است.

این بنا بر اینکه اسوه به معنای متبَع باشد.

۳- اینکه اسوه را به معنای اتباع هم بگیریم الکلام، الکلام، بگوییم **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** یعنی اتباع نیکو و پیروی نیکو، این پیروی ممکن است کسی بگوید این پیروی در قالب این واژه فی‌الجمله سازگار نیست از نظر معنا و مفهوم لغوی که این ضعیف‌تر است و یا لااقل از جهت این موردی که به کار می‌رود.

بنابراین در نکات اول و دوم می‌گوییم چه اسوه به معنای متبَع است و چه به معنای اتباع است مفهوم اسوه این شمول و اطلاق قرار دارد که ضعیف‌تر است یا لااقل به مناسبات حکم و موضوع اینجا اقتضای شمول دارد

نکته سوم که به نحوی بیان شد ولی مستقل هم ذکر می‌کنم این است که این تأکیداتی که در آیه هست که چهار تأکید مسلم است و تا ده تأکید می‌شود شمارش کرد که چهار تأکید عبارت است از «لام» و «قد» «کان» و «جمله خبریه» گفتیم تا شش تأکید دیگر را می‌شود این جا اضافه کرد این سازگار با این نیست که بگوییم فی‌الجمله اتباع خوب است

این سازگار نیست علی‌رغم اینکه می‌گویید نکره در سیاق ایجاب افاده عموم نمی‌کند حتی در اطلاق آن تردید می‌کنید ولی بافت این جمله را که دقت می‌کنیم این بافت با این تأکید **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً﴾** با این تأکیدات و این حجم تمرکز بر موضوع، بگوییم موضوع آن فی‌الجمله است این همه سرمایه‌گذاری کرده است خدا در اینجا برای بیان یک موضوع، این موضوع یک تأسی فی‌الجمله است، این تأسی فی‌الجمله به همه آدم‌ها می‌شود داشت.

چون همه آدم‌ها در یک جهت امتیازی دارند و می‌شود از آن‌ها درس بگیرد لااقل بزرگان عالم همین‌طور هستند که یک امتیازی دارند پس تأسی بکن.

این اسوةٌ حسنه شبیه آن چیزی است که در آیه **﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ﴾**[[1]](#footnote-1) آمده این **﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ﴾** اگر این اظهار و پیروزسازی عملی باشد نه منطقی و استدلالی و عقلانی، **﴿لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ﴾** این قاعدتاً باید پیروزی بر همه باشد آن هم پیروزی مطلق، ظاهر آیه این است و به همین دلیل می‌گوییم این منطبق بر رسالت رسول‌خدا می‌شود که خط پایان آن ظهور حضرت ولی‌عصر است و الا هر کسی می‌آید هر پیامبری که آمده و هر جریان حقی که آمده است بر گروهی در یک شرایطی تفوق پیدا کرده است و این تفوق در اینجا با این تأکیدات آمده باید یک تفوق مطلقی را بگوید و لذا ظهور حضرت ولی‌عصر انطباق پیدا می‌کند چیزی شبیه آن با تفاوت‌هایی که دارد آنجا البته نکره نیست.

این هم یک وجه که این تأکیدات با اطلاق سازگار است نه با یک امر فی‌الجمله اتفاقی در گوشه‌ای و امثال اینها.

تأکیدات را جداجدا ذکر نمی‌کنم و بسته را می‌گویم

این بسته تأکیدات به آیه یک طنین خاصی داده است و تأکید بلیغی را افاده کرده است با عدم اطلاق سازگار نیست بگوییم این یک قضیه مهمله است، این با قضیه مهمله بودن آیه سازگار نیست این باید موجبه کلیه باشد نه مهمله بگوییم یک جاهایی تأسی خوب است

ظاهر تأکیدات این است که این تأسی به نحو مطلق خوب است.

آن جمله هم که در وجوب می‌گویید که وجوب با این اطلاق سازگار نیست، این یک تعارض است. همین را یک قرینه قرار بدهید که دست از وجوب بردارید

یا اینکه آن وجوب را یک جور دیگر معنا بکنید که آن را هم در آینده بحث می‌کنیم که وجوب را چیز واضحی گرفته‌اید و می‌گویید باید از اطلاق دست برداریم ممکن است کسی این معادله را به عکس کند بگوید این رشته تأکیدات اطلاق را افاده می‌کند و شما اطلاق را مبنا قرار بدهید اگر می‌بینید با وجوب سازگار نیست آن را کوتاه بیایید این خیلی بهتر از این است که دست از اطلاق بردارید.

به عبارت دیگر اگر تعارضی استقرار پیدا کرد بین این دو امر اطلاق بر آن وجوب مقدم است

# توضیح تعارض

بنا بر یک تقریر اگر آیه بخواهد بگوید اتباع واجب است و از آن طرف هم تأسی مطلق باشد اکثریت موارد تأسی مستحب است در افعال مستحبی و امثال اینها و اخراج این اکثر مستهجن است بنابراین یا باید گفت اطلاق ندارد یا باید گفت دلالت بر وجوب ندارد، می‌گوییم این تأکیدات وزن اطلاق را بالاتر می‌برد آن را بپذیرید وجوب را کنار بگذارید.

بیان‌هایی که گفتیم مصداق‌هایی از مناسبات حکم و موضوع است یک مقداری مناسبات حکم و موضوع را می‌شود به چیز دیگری تعمیم دارد که جایگاه رسول‌خدا و عصمت رسول‌خدا و اینکه او امام است و انسان کامل است و همه آن‌هایی که در عصمت می‌گفتیم اینجا می‌شود افزود و این یک نکته اضافی است اینها قرائن لبیه است که کمک می‌دهد که بگوییم اسوة یعنی علی الاطلاق اسوة، در مواردی.

بنابراین آیه در مقام بیان است و مؤکد کونه فی مقام بیان این نکاتی است که اینجا گفتیم.

این تأکیدات احتمال دوم را خیلی ترجیح می‌دهد و وزن آن را بالا می‌برد و قول به اطلاق بسیار مرجح است و ارتکاز آغازین ما همین است

لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ یعنی او امام و پیشوای شماست همه چیز را از او ببینید و از او بگیرید.

در تأسی از این آیه بیش از رجحان استفاده نمی‌شود اگر وجوب را می‌خواهید استفاده بکنید از دلیل دیگر استفاده بکنید.

اتباع مطلق در خود لفظ است در مقام نیست. اطلاق لفظی است.

# یک نکته فرعی

تنوین در اسوةٌ است برای تنوین چند معنا ذکر می‌کنند که یکی از آن‌ها تنوین تنکیر است خیلی مشهور است ممکن است کسی برای احتمال اول بگوید همین که تنوین نکره آمد یعنی قضیه را مهمله می‌کند این وجه دیگری است که به احتمال اول می‌شود افزود.

این وجه سوم برای احتمال اول می‌شود یعنی کسی بگوید اصلاً تنوین می‌گوید این مهمله شد این یک حرفی است ممکن است کسی مطرح بکند.

ممکن است کسی این تنوین را دو احتمال دیگر بدهد یکی اینکه تفخیم بگوید اسوةٌ، این یک الگوی خیلی ممتازی است یا اتباع خیلی بالایی است، تفخیم، تنوین تعظیم بگیریم، آن وقت این جواب داده می‌شود.

تنوین تنکیر را دو جای معین می‌گویند در این‌جور جاها می‌گویند تنوین تمکین است که اینها بحث‌های ادبی جدی دارد.

اگر تنوین تنکیر بگیریم چه؟

تمکین بگیریم در ادبیات نحوی و صرفی تمکین را قسیم تنکیر قرار داده‌اند.

آنچه برای من جای سؤال دارد این است که اگر تنوین وضع شده باشد برای نکره بودن، این در استظهارات فرق می‌کند

یک وقتی می‌گوییم حتی این تنکیری که آن‌ها استفاده می‌کنند از وضع استفاده نمی‌کنند ادبا هم از قرائنی استفاده می‌کنند نه اینکه تنوین برای این وضع شده باشد این‌ها را باید دقت کرد اینکه می‌گوییم بحث‌های اجتهادی در ادبیات لازم است برای همین است.

یعنی یک اصولی و فقیه اینها را یک کار اجتهادی بکند، خیلی‌ها هم در حد ادبیات نیست یعنی آدم ادیب نمی‌تواند به این مباحث دقیق برسد گرچه بحث ادبی است.

لذا اینجا من اصلاً طرح داوری نکردم ولی این سؤال مطرح است که همه جا این تنوین برای نکره بودن است یا وجوه دیگری هست

یکی دیگر اینکه نکره بودن موضوع له است یا اینکه جزء دلالات وضعیه نیست اینها چیزی است که اثر دارد و باید کار کرد.

1. - سوره توبه آیه ۳۳ [↑](#footnote-ref-1)